

## چرا کودتای ۱۲۹۹ و پادشاهی رضاشاه مبدأ تاریخ معاصر ایران نیست؟

علیرضا ملائی توانی\*<sup>۱</sup>

(دریافت: ۱۴۰۱/۰۳/۰۲ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۲/۱۵)

### چکیده

درباره تعیین مبدأ تاریخ معاصر ایران اختلاف نظرهای فراوانی شکل گرفته است. در سراسر دوره پهلوی تلاش می‌شد تا کودتای ۱۲۹۹ و برآمدن رضاشاه مبدأ تاریخ معاصر ایران شناسانده شود. پهلوی‌گرایان با ترسیم تصویری تاریک از وضعیت عمومی ایران در دوره قاجاریه به‌ویژه اوضاع بحرانی کشور در آستانه کودتای ۱۲۹۹، می‌کوشیدند با اسطوره‌پردازی از رضاشاه، او را بنیانگذار ایران نوین و کودتای ۱۲۹۹ را مبدأ تاریخ معاصر ایران معرفی کنند. مسئله اصلی این مقاله این است که آیا کودتای ۱۲۹۹ و برآمدن رضاشاه مبدأ تاریخ معاصر ایران است؟ نگارنده با ارزیابی و نقد ایده‌هایی که توسط تاریخ‌نگاران رسمی دوره پهلوی و نیز برخی از تاریخ‌پژوهان مستقل، درباره رضاشاه مطرح شده است، استدلال می‌کند که مبدأ تاریخ معاصر ایران کودتای ۱۲۹۹ یا پادشاهی رضاشاه نیست، زیرا نوسازی‌های دوره رضاشاه به‌رغم گستردگی و تنوع، حاوی تناقض‌هایی بود که جامعه ایران را دستخوش تنش و بحران درونی می‌کرد و نوع سلطنت رضاشاه از نظر منطبق تحول تاریخی به دوره پیشامشروطه تعلق

۱. استاد پژوهشکده تاریخ، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران.

\*ar.mollaiy@ihsc.ac.ir

<https://orcid.org/۰۰۰۹-۰۰۰۴-۱۱۴۴-۰۰۵۴۳>

داشت و هرگز نمی‌توانست ایران را وارد یک دوره تمدنی تازه‌ای کند. بنابراین، مبدأ تاریخ معاصر ایران نه کودتای ۱۲۹۹، بلکه انقلاب مشروطه است. **واژه‌های کلیدی:** تاریخ معاصر، رضاشاه، مشروطیت، کودتای ۱۲۹۹.

#### مقدمه

رویدادهای ایران از کودتای ۱۲۹۹ تا ۱۳۰۵ به فصلی مهم و بحث‌انگیز در تاریخ معاصر ایران تبدیل شده است. این کودتا رضاخان افسر ناشناخته و فاقد هر تجربه سیاسی را به قدرت رساند. او با پی‌ریزی ارتش نوین و سرکوب شورش‌های محلی، با چنان سرعتی بر اوضاع مسلط شد که نه‌تنها سیاستمداران کهنه‌کار را مهار کرد، بلکه با شعار جمهوری‌خواهی درصدد تغییر نظام سیاسی برآمد و در آبان‌ماه ۱۳۰۴ سلسله ۱۳۰ ساله قاجاریه را برانداخت و یک سال بعد خود بر تخت پادشاهی نشست.

رضاشاه با تغییرات تند و اصلاحات گسترده می‌کوشید کشوری مترقی با ظاهری اروپایی پدید آورد. او ارتشی مجهز تأسیس کرد و خدمت وظیفه را اجباری کرد. با ایجاد سازمان ثبت احوال ایرانیان را صاحب شناسنامه و نام خانوادگی کرد. او همه شورشیان و مدعیان قدرت را برانداخت و امنیت را در سراسر کشور برقرار ساخت. او نظام اداری نوینی پدید آورد و نظام قضائی را با تدوین قانون مدنی و تغییر در ساختار سازمانی قوه قضائیه از اساس نوسازی کرد. در حوزه تعلیم و تربیت، نظام آموزشی جدیدی بر فراز واحدهای آموزشی پراکنده پیشین شکل داد. در دوره او بر هویت واحد ملی و ناسیونالیسم ایرانی تأکید شد. مؤسسات تمدنی جدید از جمله بانک، سینما و رادیو پدید آمدند. رضاشاه چند هزار کیلومتر راه شوسه و همچنین راه آهن سراسری را ساخت. او دانشگاه، مدرسه و آموزشگاه‌های گوناگون تأسیس کرد، گروه‌های عشایر خودسر را زیر سلطه دولت درآورد. ایلات را یکجانشین کرد، بسیاری از

چرا کودتای ۱۲۹۹ و پادشاهی رضاشاه مبدأ تاریخ معاصر... علی‌رضا ملائی توانی  
محدودیت‌های اجتماعی زنان را مرتفع کرد. شهرهای بزرگ را رونق داد و طبقه متوسط  
جدید را توسعه بخشید و امکانات بهداشتی را گسترش داد.

به‌رغم اصلاحات و پیشرفت‌های صورت گرفته، خشونت و سرکوب به صحنه  
سیاست بازگشت. روزنامه‌ها به تیغ سانسور سپرده شدند. آزادی‌های بیان و قلم رخت  
بریستند. بسیاری از نخبگان سیاسی مستقل و آزادی‌خواهان منتقد کشته، تبعید و یا  
در بند شدند. رضاشاه احزاب سیاسی مستقل را منحل و نهادهای مدنی را سرکوب کرد.  
در دوره پادشاهی او استقلال مجلس و کابینه و قوه قضائیه از میان رفت، اصل تفکیک  
قوا مخدوش شد و همه این نهادها زیر سلطه شاه و وزارت دربار قرار گرفتند. نقض  
مکرر قانون اساسی به یک رویه تبدیل شد. به‌رغم ادعای رهایی زنان، انجمن‌ها و  
نهادهای مستقل زنان فرصت ابراز عقیده نیافتند، با کشف حجاب گسترده‌ترین مداخله  
در فرهنگ عمومی صورت گرفت، زنان سنتی از فعالیت‌های بیرون از خانه محروم  
ماندند و بسیاری از نخبگان ملی و محلی در برابر یکپارچه‌سازی فرهنگی و مداخله  
خشونت‌آمیز حکومت کینه در دل گرفتند.

همین امر موجب تصویرسازی‌های دوگانه از حکومت رضاشاه و اصلاحات او شد  
و دو روایت کاملاً متضاد را شکل داد: نخست، روایت تاریخ‌نگاران رسمی و هواداران  
دودمان پهلوی که عمدتاً بر چهره نوساز و متجدد رضاشاه به‌عنوان معمار ایران نوین  
تأکید می‌کردند و به قهرمان‌سازی از او پرداختند (ملائی توانی، ۱۳۹۴). دوم، روایت  
مخالفان و منتقدان رضاشاه اعم از نیروهای اسلام‌گرا، چپ مارکسیستی و  
دموکراسی‌خواه که عمدتاً بر چهره خودکامه، خشونت‌گر و وابسته حکومت وی تأکید  
داشتند و در نتیجه، اصلاحات او را ناچیز و کم‌اهمیت می‌شمردند.

این نگرش‌های سیاه و سپید و این رویکردهای دوقطبی موجب شده است که تاریخ‌نگاری دوره رضاشاه و ارزیابی از عملکرد وی بسیار دشوار شود و ارائه تصویری منصفانه از حکومت وی به دلیل همین کشاکش ایدئولوژیک ناممکن شود و این موضوع همچنان بحث‌انگیز و مناقشه‌آمیز باقی بماند. برای نمونه هواداران رضاشاه نظم آهنین و اراده استوار او را ستوده‌اند و آن را عامل بازگشت آرامش و امنیت به کشور دانسته‌اند. اما منتقدان و مخالفانش این نظم و اراده را نشانه استبداد، خشونت‌گری و سلطه آمرانه حکومت وی شمرده و آن را محکوم کرده‌اند. این تصویرسازی‌های دوگانه نشانگر آن است که دوره و شرایطی که جامعه و نخبگان ایران در آن می‌زیستند، بسیار پیچیده‌تر از آن بود که بود بتوان با ساده‌سازی یا دوگانه‌سازی‌های متعارف از کنار آن گذشت و به راحتی حکم صادر کرد.

واقعیت این است، که چنین موضوعی باید از منظر جامعه‌شناسی تاریخی ایران ارزیابی و تحلیل شود. مقاله حاضر از این جهت که به دوره‌بندی تاریخ ایران نظر می‌افکند و از سطح رخدادهای خرد تاریخی فراتر می‌رود و به ساختارها، فرایندها و تحولات ایران معاصر و نیز به مسئله توسعه، تغییر و دگرگونی ساخت اجتماعی - سیاسی ایران نظر دارد و روایت‌های گوناگون درباره آن را نقد و ارزیابی می‌کند، در قلمرو مطالعات جامعه‌شناسی تاریخی ایران قرار می‌گیرد.

بنابراین، مسئله این مقاله تحلیل و ارزیابی این نگرش‌های دوگانه درباره دوره رضاشاه نیست، بلکه نقد این روایت است که هواداران حکومت پهلوی و مورخان رسمی آن با اصرار فراوان می‌کوشند کودتای ۱۲۹۹ و برآمدن رضاشاه را از منظر جامعه‌شناسی تاریخی سرآغاز تاریخ معاصر ایران قلمداد کنند. بنابراین، مسئله این مقاله چگونگی تعیین مبدأ تاریخ معاصر ایران است که تاکنون اختلاف‌نظرهای فراوان

چرا کودتای ۱۲۹۹ و پادشاهی رضاشاه مبدأ تاریخ معاصر... علی‌رضا ملائی توانی  
پیرامون آن شکل گرفته است. چنانکه رخدادهایی چون تأسیس حکومت صفویه،  
برآمدن حکومت قاجاریه، جنگ‌های ایران و روسیه، سلطنت ناصرالدین شاه، انقلاب  
مشروطه، و ... به‌عنوان مبدأ تاریخ معاصر ایران قلمداد شده‌اند. این مقاله به نقد این  
مبدأها و طرح مدعیات مرتبط با آنها نمی‌پردازد. بلکه به نقد و انکار این ادعا می‌پردازد  
که رضاشاه بنیانگذار ایران نوین و به قدرت رسیدنش مبدأ تاریخ معاصر ایران است.  
بنابراین، سخن بر سر این نیست که کودتای ۱۲۹۹ رخدادی مهم و تعیین‌کننده در تاریخ  
معاصر ایران است، بلکه سخن بر سر این است که آیا این رخداد سرآغاز دوره معاصر  
ایران است یا نه؟ نگارنده با روش نقد و توصیف، ابتدا به دسته‌بندی مهم‌ترین روایت‌ها  
و ایده‌هایی می‌پردازد که درباره رضاشاه مطرح شده‌اند و سپس با استدلال می‌کند که  
مبدأ تاریخ معاصر ایران نه کودتای ۱۲۹۹ و برآمدن رضاشاه بلکه انقلاب مشروطه  
است. در نتیجه، به صورت ناخواسته مقایسه‌ای میان دو مبدأ یادشده صورت می‌گیرد.

### الف) تاریخ‌نگاری رسمی دوره پهلوی و مبدأ تاریخ معاصر

تاریخ‌نگاری رسمی دوره پهلوی برای آنکه کودتای ۱۲۹۹ و برآمدن رضاشاه را مبدأ  
تاریخ معاصر ایران بشناساند، شش روایت زیر را مطرح می‌کند:

۱. ناکارآمدی، ناآگاه و نالایق نشان دادن قاجارها

در این تاریخ‌نگاری، دوره قاجار به‌عنوان دوره چیرگی بیگانگان، دوره وطن‌فروشی  
و مخالفت با پیشرفت و اعتلای ایران توصیف می‌شود که رضاشاه با اراده پولادین خود  
توانست به این دوران شوربختی و انحطاط تاریخی پایان دهد. این روایت تا امروز به  
صورت‌های گوناگون همچنان از سوی سلطنت‌طلبان پهلوی‌گرا و سرخوردگان از  
حکومت جمهوری اسلامی تکرار می‌شود.

علی‌البصری، نویسنده عراقی (شاید هم نام مستعار باشد)، کودتای ۱۲۹۹ را به‌عنوان «انقلاب سال ۱۲۹۹ شمسی» یاد کرد و نوشت:

در طی یکصد و پنجاه سال حکومت قاجاریه در ایران جز فساد اخلاق و تباهی مملکت، هیچ چیز دیگری حاصل نشد. به طوری که اگر وضع آن یکصد و پنجاه ساله با دوران اشغال اسکندر و مغول مقایسه شود مشاهده می‌کنیم که وضع مملکت از آن هم بدتر بوده است. زیان‌های سلسله قاجاریه خارج از حساب است و آنچه که این خاندان به ارث گذاردند در مجموع این بود که ایران را واژگون کردند و متأسفانه تبلی و فساد و خودخواهی و فسق و فجور و جنایات به اندازه‌ای بود که در هیچ یک از ادوار تاریخ ایران چنین دوران نکبتی سابقه ندارد ... در تاریخ این سلسله حتی یک نقطه روشن هم وجود ندارد (البصری، ۱۳۵۰، ص. ۲۸).

اشرف احمدی در روایتی مشابه می‌نویسد، دوران قاجاریه، دوره تاریک تاریخ ایران است. این دوران طولانی حاوی فصل‌های ننگین آشفستگی، تنزل، هرج و مرج، ملوک‌الطوایفی و نیز انحطاط سیاسی، نفوذ کامل بیگانگان، عدم استقلال و امنیت و از دست دادن نقاط وسیع و پر ارزش خاک ایران است (احمدی، ۱۳۵۰، ص. ۹۸). سعید نفیسی در همین زمینه می‌نویسد: در سراسر تاریخ ایران، دوره قاجاریه بدترین دوره تنزل و انحطاط کشور است. فتوحات آقامحمدخان یگانه پیشرفتی است که قاجارها در سراسر دوران فرمانروایی خود داشتند و از آن پس همیشه و همه جا ایران را ناتوان ساختند (نفیسی، ۱۳۴۴، ص. ۶). احمد شاه‌نظری معتقد است، جامعه ایران در دوره قاجاریه علی‌رغم تمدن و فرهنگ کهنسال و درخشانش مانند یک جامعه قرون وسطایی بود. افراد این جامعه سخت پای‌بند آداب و سنت‌ها و تعصبات مذهبی خود بودند و از

چرا کودتای ۱۲۹۹ و پادشاهی رضاشاه مبدأ تاریخ معاصر... علیرضا ملائی توانی  
هرگونه نفوذ و تأثیر شیوه جدید زندگی و تمدن غرب برکنار بودند (شاه‌نظری و  
مؤتمن، ۱۳۵۵، ص. ۸۷).

## ۲. وضعیت بحرانی کشور در آستانه کودتا

مورخان رسمی، وضعیت ایران را در آستانه کودتای ۱۲۹۹ بسیار دردناک و هراس‌آور  
ترسیم کرده‌اند. به اعتقاد آن‌ها پیش از کودتا در تمام قسمت کشور هرج و مرج  
حکمرما و اقتدار مرکزی از میان رفته بود. ایرانیان میهن‌پرست از هر جهت مأیوس  
بودند و هر شب روز دعا می‌کردند که دستی از غیب برون آید و کاری بکند (کلیمی  
تهرانی، ۱۳۱۸، ص. ۱۰؛ حکیم‌الهی، ۱۳۴۶، ص. ۱۱؛ پهلوی، بی‌تا، صص. ۷۲-۷۸). از  
استقلال و حاکمیت کشور جز اسمی باقی نمانده بود (شاه‌نظری و مؤتمن، ۱۳۵۵، ص.  
۱۱۰).

برخی دیگر ایران پیش از کودتا را مانند بیمار محتضری دانسته‌اند که نجاتش از  
مرگ بیشتر به معجزه شباهت داشت: ایرانی آشفته، مقروض و بازیچه دست اجانب و  
بیگانگان. رضاشاه در چنین شرایطی قدرت را به دست گرفت و با یک انقلاب سفید  
شالوده پیشرفت و اعتلای ایران را پایه‌گذاری کرد (میرخلف‌زاده، ۲۵۳۵، ص. ۱۰).

فتح‌الله بینا با همین رویکرد می‌نویسد: مشروطیت بیماری ایران را تشدید کرد.  
بیماری که جهان را تیره و تار می‌دید و قادر به تشخیص وضع و موقع خود در جهان  
نبود. اندیشه، گفتار و کردارش به هذیان، بیشتر می‌ماند تا به حال طبیعی تندرستان (بینا،  
۱۳۲۱، ص. ۴۸)، زیرا دموکراسی برای ایران زود بود و رضاخان همچون پزشکی حاذق  
هم بیمار و هم بیماری را خوب شناخت و با کودتای ۱۲۹۹، معالجه بیمار را آغاز کرد  
(بینا، ۱۳۲۱، ص. ۳۹).

### ۳. اسطوره‌سازی و قهرمان‌پردازی از رضاشاه

اسطوره در زمان‌های بحرانی و در موقعیت‌های غیرعادی و هراس‌انگیز ظهور می‌کند. ابراهیم صفایی از اسطوره‌سازان رضاشاه، بیش از همه مورخان رسمی درباره کودتای ۱۲۹۹ مطلب نوشت. وی معتقد است، ظهور رضاشاه این دو نظریه را یکجا به اثبات رساند که هم جبر تاریخ و نیاز زمان مردان بزرگ را می‌پروراند و هم مردان بزرگ، تاریخ را می‌آفرینند. هرگاه بخواهیم ارزش تحولات بنیادین اندیشه و اقدام رضاشاه را دریابیم باید به فضای تاریک پیش از کودتای ۱۲۹۹ بازگردیم (صفائی، بی‌تا، ص. ۱). به نوشته صفایی، در روزگاری که بزرگان میهن همه در کار کشور درمانده بودند، لحظه‌های پایان استقلال و حیات سیاسی ایران فرا رسیده بود و هیچ کس از هیچ سو راه‌هایی ایران را پیش‌بینی نمی‌کرد، در اوج نومی‌دی و خطر تجزیه کشور، ناگهان از افق برق‌امیدی درخشید و معجزه کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ به دست توانای رضاخان میرپنج یکی از لایق‌ترین فرزندان ایران روی داد که از دیرگاه در اندیشه نجات میهن بود. کودتای او ایران را از پرتگاه سقوط نجات داد و خطر استعمار انگلیس و انقلاب بلشویک را از ایران دور گرداند. کودتا تاریخ کشور را ورق زد، به نابه‌سامانی‌های ایران پایان داد و فصلی تازه و درخشان در مسیر تحول، حرکت و سازندگی آغاز شد (صفائی، ۱۳۵۳، صص. ۲۴۹-۲۵۰).

رضاشاه با عزمی خلل‌ناپذیر به عنوان ناجی ایران با کودتای خود مبدأ عظمت ایران شد و نشان داد که می‌توان یک شبه ره صد ساله رفت. حقیقتاً این گونه نوابغ فرستاده خدا هستند و تأییدات الهی هادی و راهنمای آن‌هاست، زیرا هر قدمی که برای اصلاح این کشور برداشته‌اند با پیروزی همراه شده است. اندرزهایش همچون وحی آسمانی و عملیانش معجزه‌آسا و کارهایش فوق تصور بوده است (کلیمی تهرانی، ۱۳۱۸، صص.



چرا کودتای ۱۲۹۹ و پادشاهی رضاشاه مبدأ تاریخ معاصر... علیرضا ملائی توانی  
۱۱-۱۲). با در نظر گرفتن وضعیت ایران پیش از کودتا و در حین کودتا و پس از کودتا  
باید گفت، عنایت‌های الهی همواره شامل حال این ناجی بزرگ بود (حکیم‌الهی، ۱۳۴۶،  
ص. ۲۲).

#### ۴. کودتای ۱۲۹۹ و برآمدن رضاشاه به عنوان مبدأ تاریخ معاصر ایران

به نوشته مورخان رسمی، کودتا تحولی در تقسیمات ادواری تاریخ ایران پدید آورد،  
چنانکه باید آن را مبدأ یک دوره نوین و مستقل دانست که از آن تاریخ پیشرفت‌های  
اساسی در اکثر شئون اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی ایران آغاز می‌شود  
(قائم‌مقامی، ۱۳۵۴، ص. ۱). کودتای سپید و بدون خونریزی ۱۲۹۹ فصلی نوین در  
حیات ایرانیان گشود و ایران را از قرن بیستم به قرن دیگر جهشی برق‌آسا داد (نویخت،  
۱۳۴۶، ص. ۱۰).

شوکت صدری ضمن مقایسه کوروش با رضاشاه می‌نویسد، این دو سردار بزرگ هر  
دو سازنده و هر دو بنیانگذار بودند: کورش تاریخ ایران باستان و شاهنشاهی هخامنشی  
را و رضاشاه شاهنشاهی پهلوی و تاریخ ایران نوین را (شوکت صدری، بی‌تا، ص. ۷۸).  
به همین سبب باید کودتای سوم اسفند را «کودتای ملی» نامید (شوکت صدری، بی‌تا،  
ص. ۸۵). همایونفر می‌نویسد: «رضاخان میرپنج، این شایسته‌ترین فرزند میهن با  
کودتای خود نه تنها سرنوشت کشور را تغییر داد، بلکه مسیر تاریخ ایران را عوض کرد»  
(همایونفر، ۱۳۵۵، ص. ۴۹).

اسدالله علم وزیر دربار محمدرضاشاه در مقدمه کتاب *طراح کودتا* نوشت، کودتای  
سوم اسفند به مثابه طلوع خورشیدی است که محیط تیره و تاریک ایران را روشنی و امید  
بخشید و رخدادی است که مسیر تاریخ ایران را تغییر داد (شعبانی، ۱۳۵۵، ص. ۳-۴).

جامعه‌شناسی تاریخی \_\_\_\_\_ دوره ۱۴، شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۴۰۱

محمود علمی ناشر برخی از آثار تاریخ‌نگاری رسمی دوره پهلوی در مقدمه یکی از این آثار می‌نویسد:

همانگونه که در ادوار آغاز تاریخ، ایران و مشرق‌زمین گاهواره تمدن بوده در این تاریخ معاصر نیز ایران گاهواره تمدن و پیشرفت فرهنگی و صنعتی به شمار می‌آید. نخستین سنگ این بنا را اعلیحضرت رضاشاه کبیر شهریار فقید و جاویدان ایران گذاشت (صادقی‌پور، ۱۳۴۶، ص. مقدمه ناشر بدون صفحه).

### ۵. بقای ایران

بسیاری از تاریخ‌نگاران رسمی دوره پهلوی کودتای سوم اسفند را عامل ماندگاری ایران دانسته‌اند. محمدرضاشاه می‌نویسد، کودتای ۱۲۹۹ ضرورتی تاریخی بود تا کشور مستقلی به نام ایران بر روی نقشه دنیا باقی بماند (پهلوی، بی‌تا، ص. ۷۱). اهرستانی می‌نویسد: با درخشش ستاره آزادی در آسمان ایران، ایران از نیستی نجات یافت. سوم اسفند روزی است که ایرانی لبش به خنده باز شد، صورتش را از غبار غم پاک کرد، ارواح مقدس نیاکانش با افتخار به شادی درآمدند، روز ذلت و حقارت پایان یافت و تاج و تخت هخامنشی و ساسانی به صاحب حقیقی‌اش بازگشت و ایران زندگی و جوانی از سرگرفت (پرستانی اهرستانی، ۱۳۲۴، صص. ۵۳-۵۴).

### ۶. بنیانگذار ایران نو

به نوشته جهانگیر قائم‌مقامی، کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ به‌عنوان یک نقطه عطف بزرگ، چهره کشور را دگرگون کرد و از آن پس دوره‌ای به نام «ایران نوین» آغاز شد (قائم‌مقامی، ۱۳۵۴، صص. ۲۷-۲۹؛ یغمایی، ۲۵۳۵، صص. ۸-۶). محمدرضاشاه می‌نویسد، پدرش بنیانگذار کشوری نو، ایران عصر جدید و جامعه‌ای پیشرو بود که برای انتقال تاریخی ملت ایران از مرحله انحطاط به سرمنزل پرشکوه «تمدن بزرگ» یک

چرا کودتای ۱۲۹۹ و پادشاهی رضاشاه مبدأ تاریخ معاصر... علیرضا ملائی توانی  
شرط الزامی بود (پهلوی، بی تا، ص. ۷۱). بنابراین کودتای ۱۲۹۹ سرآغاز بنیانگذاری  
«ایران نو» (میرخلفزاده، ۲۵۳۵، ص. ۱۰؛ احمدی، ۱۳۵۰، ص. ۱۱۶) و سرفصل نوین  
تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران است که روح فسرده ملیت را نیرویی تازه بخشید،  
تحرک و کوشش را جانشین خمودی و بطالت ساخت و زمینه تحول و پیشرفت جامعه  
ایرانی را در تمام شئون سیاسی و اقتصادی و فرهنگی آماده کرد (صفائی، ۱۳۵۳، ص.  
یک).

### ب) ایران شناسان خارجی

برخی از ایران شناسان و پژوهشگران غربی تا زمانی که پهلوی ها قدرت را در دست  
داشتند، همچون تاریخ نگاران رسمی می کوشیدند تصویر خوشایند و تحریف شده ای از  
رضاشاه ارائه دهند و بیشتر بر اقدامات تجددگرای او بپردازند و از جنبه های  
ناخجسته تر حکومت او چشم ببوشند (کرونین، ۱۳۸۲، ص. ۱۳). الول ساتن یکی از  
این ایران شناسان است. او می نویسد، رضاشاه به رغم برخی اشتباه ها، آثاری فناپذیر در  
تاریخ ایران برجای نهاد و لذا باید نام او را در شمار فرمانروایان بزرگ تاریخ ثبت کرد  
(الول ساتن، ۱۳۳۷، ص. ۳۵). نویسندگان کتاب *ایران در قرن بیستم*، ضمن ستودن  
اقدام ها و نوسازی های رضاشاه در زمینه های آموزشی، قضائی، فرهنگی، اقتصادی،  
یکجانشین کردن عشایر، نظام وظیفه و ایجاد ارتش نوین و... او را بنیانگذار ایران نوین  
دانسته اند (دیگار و همکاران، ۱۳۷۷، صص. ۷۷ - ۱۲۴). کتاب *رضاشاه و شکل گیری*  
*ایران نوین: دولت و جامعه در زمان رضاشاه* اثر استفانی کرونین نمونه دیگری از این  
دست آثار است (کرونین، ۱۳۸۳).

### ج) تاریخ پژوهان مستقل

بسیاری از مورخان مستقل نیز با ستایش از اقدامات اصلاحی رضاشاه، به نکوهش خودکامگی، خشونت‌گری و قانون‌ستیزی وی پرداخته‌اند. حسین مکی از منتقدان حکومت رضاشاه می‌نویسد، کودتا منشأ و موجد تاریخ اخیر ایران است. بسیاری از مورخان ناچارند هسته تاریخ معاصر و آینده را در آن حمله شبانه سوم اسفند ۱۲۹۹ جست‌وجو کنند (مکی، ۱۳۸۰، ج. ۱/ ص. ۱۴). محمدقلی مجد از دیگر منتقدان حکومت پهلوی همانند مکی کودتای ۱۲۹۹ را سرآغاز دوره جدید در تاریخ ایران شمرده است (مجد، ۱۳۸۹، ص. ۲۵). آبراهامیان نیز معتقد است با کودتای ۱۲۹۹ عصر تازه‌ای در تاریخ ایران آغاز شد (آبراهامیان، ۱۳۸۹، ص. ۱۲۳). صادق زیباکلام، برآیند برنامه‌های نوسازانه رضاشاه را ساختن «ایران مدرن» می‌داند و معتقد است «بن‌مایه اندیشه رضاشاه، ایجاد یک ایران مدرن، امروزی و مترقی بود» (زیباکلام، ۱۳۹۸، ص. ۲۳۷).

به باور غنی تجدد عصر رضاشاه ژرف‌تر و نتیجه‌بخش‌تر از گام‌هایی بود که در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰م در ایران برداشته شد، لذا انکار سهم وی در پیدایش ایران نو نارواست (غنی، ۱۳۷۷، صص. ۱۴-۱۵). او رؤسا و دار و دسته‌های قدیمی را از میان برد، نهادهای نوین پدید آورد. شکل تازه‌ای از ملی‌گرایی را پی افکند و دولت ملی امروزی ایران را پایه گذاشت. رضاشاه فیلسوف‌شاه افلاطونی نبود و مسلماً نقایص بسیار داشت، ولی بی‌گمان، پدر ایران نوین و معمار تاریخ قرن بیستم ایران است (غنی، ۱۳۷۷، صص. ۴۲۷-۴۲۸).

ماشاءالله آجودانی معتقد است، مدت‌ها پیش از آنکه سردار سپه قدرت سیاسی را به دست بگیرد، «آزادی» در راه حفظ استقلال ایران و ایجاد حکومت مقتدر مرکزی قربانی

چرا کودتای ۱۲۹۹ و پادشاهی رضاشاه مبدأ تاریخ معاصر... علی‌رضا ملائی توانی شد. در آستانه کودتا ایران تشنه امنیت و آرزومند یک حکومت مقتدر مرکزی بود. بنابراین، رضاشاه قهرمان توانمند مشروطیتی بود که دموکراسی در پای درخت استقلال و اقتدارش قربانی شد. او برخی از آرمان‌های مشروطه یعنی حکومت مقتدر مرکزی و مدرن ساختن جامعه سنتی عقب مانده را با همه تناقضاتی که در مدرنیسم و تجدد ایرانی وجود داشت، در دستور کار خود قرار داد و ظرف بیست سال چهره جامعه ایران را دگرگون ساخت (آجودانی، ۱۳۸۳، ص. ۴۴۱).

### چرا به قدرت رسیدن رضاشاه مبدأ ایران نوین نیست؟

در برابر نگرش‌های که تاکنون مطرح شد، دیدگاه‌های رقیب فراوانی وجود دارند که اکنون فرصت طرح آن‌ها فراهم نیست. بی‌گمان مهم‌ترین رقیب تاریخ‌نگاری رسمی دوره پهلوی، تاریخ‌نگاری رسمی انقلاب اسلامی است که در تعارض با آن نگرشی دوقطبی را شکل داده است. در برابر این دو دیدگاه، باید از پژوهشگران مستقل یاد کرد که در میانه این دو طیف، قرار دارند و می‌کوشند روایت سوم را گسترش دهند که ماهیتی علمی و غیر سیاسی دارد. نگارنده در ادامه این نوشتار و در نقد مدعای پهلوی‌گرایان، عمدتاً متأثر از این روایت سوم است.

به باور نگارنده کودتای ۱۲۹۹ و برآمدن رضاشاه را مبدأ تاریخ معاصر ایران دانستن از یک نگاه سیاسی - ایدئولوژیک برمی‌خیزد و با انکار رخداد بزرگ‌تر یعنی انقلاب مشروطه به‌عنوان چرخشگاه بزرگ ایرانیان در سیاست، فرهنگ، اقتصاد، هنر، جهان‌شناسی، ادبیات، کشورداری و حتی دین‌ورزی همراه است. رخدادی که می‌توانست ایران را در مدار تمدن جدید و در مسیر واقعی پیشرفت و نوسازی همه‌جانبه و حاکمیت قانون قرار دهد و از شر خودکامگی و فساد سیاسی و اقتصادی برهاند. از همین رو، نگارنده آن را مبدأ تاریخ معاصر ایران می‌شمارد.

تردیدی نیست که رضاشاه گسترده‌ترین سطح نوسازی‌ها را در تاریخ ایران آغاز کرد. رضاشاه نه همچون حکومتگران پیشین می‌کوشید مشروعیت خود را از اصل و نسب یا تبارنامه دریافت کند و نه همچون شاه مشروطه حاضر بود در چارچوب قانون اساسی فقط سلطنت کند نه حکومت، بلکه امیدوار بود که با انجام اصلاحات گسترده، استقرار امنیت، احیای اقتصاد کشور و بالابردن پرچم یک ناسیونالیست غیرمذهبی برای خود مشروعیت کسب کند. اما سکولاریسمی که او در ذهن داشت از دو صفت مهم دموکراتیک و کثرت‌گرا خالی بود. او هوادار الگوی دیکتاتورهای بود که با نوسازی و جدایی تدریجی دین از سیاست می‌کوشیدند باعث پیشرفت شوند (بروجردی، ۱۳۸۲، ص. ۲۲۲).

البته پذیرش مشروطه به‌عنوان مبدأ تاریخ معاصر منافاتی با این امر ندارد که کودتای ۱۲۹۹ و به تخت نشستن رضاشاه را آغاز دوره‌ای تازه و سرنوشت‌ساز در تاریخ ایران بدانیم. نکته اینجاست که باید بین آغاز دوران معاصر و آغاز یک دوره تاریخی تفاوت قائل شد. دوران معاصر به انبوهی از دوره‌های کوچک‌تر تقسیم می‌شود که دوره رضاشاه یکی از این دوره‌هاست. شاید اغلب کسانی که در این باره سخن گفته‌اند منظورشان آغاز یک دوره تاریخی باشد نه الزاماً مبدأ تاریخ معاصر.

با این همه، به دلایل زیر نمی‌توان کودتای ۱۲۹۹ و برآمدن رضاشاه را مبدأ تاریخ معاصر ایران شمرد بلکه مبدأ آن، انقلاب مشروطیت است:

۱. برآمدن رضاشاه را مبدأ تاریخ معاصر دانستن، در اصل نگرشی گذشته‌گراست، زیرا افق آینده ایران را در گذشته باستانی و در نظام منسوخ‌شده سلطنت مطلقه جست‌وجو می‌کند. در دوره پهلوی نظام مشروطه که هسته مرکزی آن تحقق حاکمیت ملی و اراده ملت بود، جای خود را به نظام شاهنشاهی اقتدارگرا سپرد که بر فرمانروایی

چرا کودتای ۱۲۹۹ و پادشاهی رضاشاه مبدأ تاریخ معاصر... علی‌رضا ملائی توانی  
یک‌سویه، عمودی و آمرانه بر مردم استوار بود. این بازگشت مقتدرانه به سنت‌های  
پادشاهی پیشامشروطه که در قالب ناسیونالیسم باستان‌گرا و حتی ادعای موهبت آسمانی  
و موروثی در نسل برگزیدگان الهی صورت می‌گرفت نه تنها با قانون اساسی مشروطیت  
تعارض داشت (که سلطنت را ودیعه یا موهبتی الهی می‌شمرد که از سوی ملت به شاه تقدیم و تفویض می‌شد) بلکه  
دوباره ملت ایران را به رعایای سلطان تبدیل می‌کرد. شاه به‌مثابه پدر قابل پرستش و  
آبرسان نمودار می‌شد که دیگران باید در برابر او کرنش و بندگی کنند، زیرا تأکید بر شعار  
معروف «خدا، شاه، میهن» عملاً جایی برای حاکمیت ملت باقی نمی‌گذاشت. این درست همان چیزی که  
مشروطه‌خواهان بر آن خط بطلان کشیدند.

عقل‌گرایی و حاکمیت قانون پیش‌نیاز دموکراسی است، اما رضاشاه با شکستن قانون  
و مدرن‌سازی دستوری نه تنها به حقوق ملت و دموکراسی پشت کرد بلکه اندیشه  
قرارداد اجتماعی - به‌عنوان بزرگ‌ترین پیمان و مهم‌ترین مبنای زندگی سیاسی انسان  
امروز را که در قانون اساسی مشروطه تبلور یافته بود - زیر پا نهاد. کار به جایی رسید  
که در دوره اقتدار حکومت پهلوی، هم مشروطه‌خواهی و هم مشروطه‌پژوهی از رونق  
افتاد. مورخان رسمی دوره پهلوی در آثار خود، با نگاهی بدبینانه و غیرمسئولانه به  
جنبش مشروطه نگریستند. آن‌ها چنان مطلب می‌نوشتند که گویی انقلاب مشروطه نه  
رخ داده و نه اثری از آن باقی مانده است. با این روش، آن‌ها عامدانه می‌کوشیدند، تا  
خود را از تنگنای آرمان‌های مشروطه‌خواهی و دستاوردهای دموکراتیک آن برهانند  
(ملائی توانی، ۱۳۹۴، ص. فصل چهارم).

۲. عمده مورخان رسمی و غیررسمی دوره رضاشاه را از آن جهت آغاز تاریخ مدرن  
/ معاصر ایران دانسته‌اند که وی به اصلاحات و نوسازی‌های گسترده دست یازید. اما  
اگر واقع‌بینانه بنگریم نوسازی‌های ایران از دوره عباس‌میرزا آغاز شد و سپس در دوره

امیرکبیر، سپهسالار، امین‌الدوله ادامه یافت و در دوره رضاشاه هیچ افق معرفتی تازه‌ای شکل نگرفت که ایران را وارد دوره تاریخی و تمدنی جدیدی کند، بلکه صرفاً دامنه نوسازی‌ها گسترده‌تر شد. حال آنکه این اصلاحات نه دوران‌ساز بودند و نه مبتنی بر طرحی جهت‌گذار به مرحله تاریخی تازه‌تر تا مبدأ تاریخ معاصر ایران شمرده شوند.

برعکس، چون این نوسازی‌ها عمدتاً اقتدارگرا و آمرانه و مبتنی بر گزینشی ناقص از نوسازی‌های مشروطه‌خواهان ایران بود، جامعه را از حالت توازن و تعادل خارج می‌کرد. زیرا اصل برابری انسان که یکی از برجسته‌ترین دستاوردهای مدرنیته است را نفی می‌کرد و بر ناسیونالیسمی رمانتیک و ملت‌گرایی تخیلی تکیه داشت نه ملتی دموکراتیک، آزاد و برابر که مشروطیت از آن سخن می‌گفت.

بنیانگذاری «ایران نوین» که ادعا می‌شد در پرتو اصلاحات رضاشاه شکل گرفته است انباشته از تعارض‌ها بود. برای نمونه اصلاحات قضائی او و سیاست‌های مذهبی‌اش هرچند روحانیت را تضعیف کرد اما بر کینه‌ورزی نیروهای مذهبی در عرصه سیاست افزود. تلاش‌ها و سیاست‌های رضاشاه در عرصه اقتصادی و گسترش انحصارات دولتی، صنایع و بازرگانی، موقعیت بازرگانان و پیشه‌وران را به مخاطره انداخت و آن‌ها را به دشمنی برانگیخت. برنامه ثبت اسناد و املاک او موقعیت بسیاری از دهقانان و عشایر را تضعیف کرد و زمینداران و بازرگانان را به مالکان غایب تبدیل کرد. مدارس نوین‌دولتی شکافی ژرف میان جامعه سنتی و نخبگان جدید غرب‌گرای دولت پهلوی پدید آورد (زیرنسکی، ۱۳۸۲، ص. ۱۳۱). یا تلاش‌های رضاشاه برای یکپارچه‌سازی پوشش زنان و مردان به شیوه غربی اگرچه با هدف ایجاد وحدت ملی و حذف تمایزهای طبقاتی و قومی - منطقه‌ای انجام می‌گرفت، اما درحقیقت، شکاف ژرف‌تری در جامعه به‌ویژه میان غرب‌گرایان و داوطلبان مدهای اروپایی از یک سو، و



چرا کودتای ۱۲۹۹ و پادشاهی رضاشاه مبدأ تاریخ معاصر... علیرضا ملائی توانی  
بقیه افراد جامعه که از دخالت دولت در زندگی خصوصی بیزار بودند از دیگر سو پدید  
آورد (شهابی، ۱۳۸۲، ص. ۳۰۶).

این نگاه گزینشی و یک‌سویه به تاریخ، فرهنگ و میراث تمدنی ایران، تنها آن بخش  
از میراث ملی و تاریخی را برجسته می‌کرد که با اهداف اقتدارگرایی حکومت سازگار  
بود و در واقع، هویت ایرانیان را دستخوش بحران می‌کرد. زیرا بخشی از میراث تمدنی  
و حتی بخشی از میراث مدرن ایران را بی‌ارزش جلوه می‌داد و هویتی چندتکه پدید  
می‌آورد که نه کاملاً ایرانی، نه کاملاً غربی و نه اسلامی بود و نه ترکیبی متوازن از همه  
آن‌ها. به همین دلیل، خواه ناخواه کشور را در بلندمدت دچار بحران و انقلاب می‌کرد.

۳. نوسازی‌هایی از نوع اصلاحات دوره پهلوی لازمه زیستن در جهان جدید بود که  
حتی دیکتاتورترین حکمرانان و خودکامه‌ترین نوع حکومت‌ها برای تداوم حیات خود  
به‌ویژه برای اداره بهتر امور و گسترش سلطه سیاسی‌شان ناگزیر از انجام آن بودند.  
مفاهیمی چون استبداد روشنگرانه، استبداد منور، دیکتاتوری مصلح، نوسازی‌های آمرانه  
و اصلاحات از بالا و مانند آن که در ادبیات سیاسی ایران شکل گرفته ناظر بر همین  
روش است. افزون‌براین، رضاشاه به‌رغم همه فهرمان‌سازی‌ها و اسطوره‌پردازی‌هایی که  
از نوسازی‌های او صورت می‌گرفت، تنها بخشی از اصلاحات مورد نظر  
مشروطه‌خواهان را به اجرا درآورد و بخش مهم‌تر و دموکراتیک آن را بر زمین نهاد.  
مشروطه‌خواهان قصد داشتند افزون بر نوسازی‌هایی چون ایجاد شهربانی، شهرداری،  
نظمیه، ارتش نوین، ثبت اسناد، ثبت احوال، دادگستری، تأسیس مدرسه، دانشگاه و مانند  
آن، نهادهای مدنی را بسط دهند، آزادی‌های دموکراتیک را نهادینه کنند، حکومت قانون  
را تحقق ببخشند و همه نوسازی‌ها را با حفظ تعادل اجتماعی به اجرا در آورند تا از  
بحران، تنش و تلاطم سیاسی - اجتماعی پرهیز شود.

بنابراین، آنچه اهمیت دارد این است که تداوم حیات مشروطه هرگز در گرو این نوع اصلاحات نبود، زیرا این نوع اصلاحات ماهیتاً نسبتی عمیق با دیکتاتوری و دموکراسی ندارند و هر نوع حکومتی با هر شکل و ساختاری ناگزیر از انجام آن است. آنچه اهمیت دارد این است که مسیر اصلاحات نهادی و دموکراتیک هموار شود و با آفق انسان مدرن گره بخورد و به ایجاد نظم سیاسی دموکراتیک، چرخش قاعده‌مند نخبگان، ایجاد احزاب و تشکل‌های سیاسی مستقل، آزادی‌های بیان و قلم، رقابت و مشارکت برابر همه اقوام ایرانی در اداره امور کشور، نفی سرکوب و خشونت سیاسی بینجامد. اما حکومت رضاشاه همه این تکاپوها را به بن‌بست کشاند. بنابراین، او معمار ایران نوین نیست. ایران نوین را مشروطه‌خواهان بنا نهادند. اکنون باید با بازخوانی آرمان‌های آن انقلاب بزرگ، ایران نوین را از نو ساخت.

۴. بسیاری از هواداران رضاشاه اقدام‌های او را در کشاندن زنان به صحنه‌های اجتماعی و نیز حفظ حقوق زنان ستوده‌اند و دوره او را دوره رهایی از سنت‌های دست‌وپاگیر علیه زنان دانسته‌اند. درست است که او گام‌هایی در راه پشتیبانی از حقوق زنان به‌ویژه در امر ازدواج، بهداشت و آموزش برداشت، اما آزادی‌هایی که به زنان اصلاح‌طلب داده شد تنها تا هنگامی که حکومت او ضعیف بود، رواج داشت. هنگامی که برخی از خواسته‌های زنان برآورده شد و رضاشاه به سوی خودکامگی رفت همه آزادی‌ها به حالت تعلیق درآمدند (رستم‌کلایی، ۱۳۸۲، ص. ۲۳۷).

افزون بر زنان نوگرا، در دوره رضاشاه تنگناهای فراوانی بر زنان سنتی - که بخش عمده‌ای از جمعیت کشور را شکل می‌دادند - وارد آمد. در پی کشف حجاب اجباری و تغییر لباس، مداخله دولت در فرهنگ و سنت‌های اجتماعی افزایش یافت و همین امر به عمده‌ترین عامل نارضایتی از او تبدیل شد، زیرا همان‌گونه که هوشنگ شهابی گفته

چرا کودتای ۱۲۹۹ و پادشاهی رضاشاه مبدأ تاریخ معاصر... علی‌رضا ملائی توانی است، به خصوصی‌ترین حریم زندگی نیمی از مردم تجاوز شد. این کار حتی در ترکیه سابقه نداشت. درست است که آتاتورک حجاب را منع کرد، اما این کار فقط شامل زنانی می‌شد که خدمات عمومی یا دولتی انجام می‌دادند مانند کارمندان و آموزگاران، و دولت هیچ‌گاه از زور برای کشف حجاب استفاده نکرد (شهابی، ۱۳۸۲، ص. ۲۸۸). کشف حجاب در ایران بزرگ‌ترین مداخله حکومت در شکل دادن به سیمای ظاهری انسان نوین ایرانی بود که حکومت انجام آن را بخش‌گریزناپذیر فرایند مدرن شدن می‌شمرد. حال آنکه این سرکوبگری مدرن برای تغییر ناگهانی یک سنت ریشه‌دار، نه تنها گریزناپذیر نبود بلکه همچون هر مداخله دیگری محکوم به شکست بود.

اگرچه فرصت‌های تحصیلی و آموزشی برای دختران افزایش و بهبود یافت، اما همین کشف حجاب موجب شد بسیاری از دختران خانواده‌های سنتی از تحصیل محروم شوند. حتی مدیران و آموزگاران مدرسه‌های دخترانه در صورت مخالفت با بی‌حجابی تهدید به اخراج می‌شدند (همان، ص. ۳۰۶). بسیاری از زنان که نمی‌توانستند به کشف حجاب تن دهند خود را در خانه‌هایشان زندانی کردند. آن‌ها حتی از حق طبیعی رفتن به حمام که در آن زمان بیرون از خانه‌ها وجود داشت، محروم شدند (همایون کاتوزیان، ۱۳۷۲، ص. ۱۷۲).

بنابراین، نوسازی‌های آمرانه حکومت موجب شد دوره رضاشاه به دوره تعارض‌ها تبدیل شود: از یک سو نوسازی از دیگر سو سرکوب؛ از یک سو آموزش زنان و از دیگر سو کشف اجباری حجاب؛ از یک سو، ساختن نهادهای مدرن و از دیگر سو، بی‌اعتبار کردن نهادهای دموکراتیک. در حالی که دوره معاصر باید دوره توازن و تعادل باشد و به تعبیر نصرت‌الله فتحی، استعدادهای نهفته در بطن جامعه را با حرکت غربالی خود زیر و رو کند و درشت‌دانه‌های مخفی در قعر اجتماع را آشکار سازد (فتحی،

جامعه‌شناسی تاریخی \_\_\_\_\_ دوره ۱۴، شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۴۰۱

۱۳۵۳، ص. ۳). تا دوره گذار از جامعه سنتی به جامعه متجدد از درون شکل بگیرد. این امر تنها با مشروطیت و تداوم آن امکان‌پذیر می‌نمود.

۵. از منظر هویتی، انقلاب مشروطه، اتحاد اقوام ایرانی را نه تنها جانشین کشمکش و رویارویی پیشین کرد، بلکه همه اقوام ایرانی را در برابر دشمنان مشترک (استبداد داخلی و استعمار خارجی) متحد ساخت. همین توسعه افق سیاسی از مهم‌ترین دستاوردهای مشروطه بود. مشروطه سرآغاز شکل‌گیری ناسیونالیسم خردورز، مدنی و دموکراتیک در ایران بود. مشروطیت تبلور درخشانی از آرزوهای ملی ایرانیان بود، زیرا می‌توانست ارزش‌های بومی و آرمان‌های ملی و مدرن را با هم درآمیزد تا حقوق فردی و اجتماعی ایرانیان تأمین شود. حال آنکه ناسیونالیسم رضاشاه، ماهیتی گذشته‌گرا، باستان‌نگر، غیرمشارکتی و خصلتی اقتدارآمیز داشت و از همین‌رو، آن را «ناسیونالیسم رمانتیک» خوانده‌اند. این ناسیونالیسم هنگامی که با خودکامگی به هم آمیخت به افزایش تنش‌ها و تعارض‌های قومی انجامید.

۶. با انقلاب مشروطه ایران، گام‌های بلندی در راه تأسیس دولت مدرن برداشته شد. سعید نفیسی به نقل از ویکتور برار می‌نویسد، در آستانه انقلاب مشروطه ایران نه ملت بود و نه دولت. نفیسی نتیجه می‌گیرد که این بهترین تعبیر درباره ایران در آستانه کودتای ۱۲۹۹ است. زیرا رضاشاه هم دولت ایجاد کرد و هم ملت (نفیسی، ۱۳۴۴، ص. ۱۰). اما واقعیت این است که با کودتای ۱۲۹۹ و برآمدن رضاشاه روند دولت‌سازی در ایران متوقف و بحرانی‌تر شد. دولت مدرن، دولتی است که در راه ایجاد وحدت ملی، تقویت هویت ملی و گسترش همبستگی اجتماعی، همه منابع اجبارآمیز و غیراجبارآمیز قدرت را توزیع می‌کند تا رقابت و مشارکت فراگیر پدید آید و زمینه برای بسط دموکراسی، تأسیس نهادهای مدرن و نیز رشد اقتصادی فراهم شود. دولت مشروطه از

چرا کودتای ۱۲۹۹ و پادشاهی رضاشاه مبدأ تاریخ معاصر... علیرضا ملائی توانی

دو جهت زمینه‌ساز شکل‌گیری شاخص‌های دولت مدرن بود: نخست، زمینی و عرفی کردن منابع مشروعیت در چارچوب قرارداد اجتماعی و تضعیف پایه‌های مشروعیت سنتی سلطنت. دوم، مشارکت دادن طبقات اجتماعی هم در تعیین ساخت دولت و هم مشارکت عمومی در قدرت.

اما اقدام‌های رضاشاه تنها به ایجاد یک حکومت متمرکز و مقتدر انجامید. هرچند او با یکجانشین کردن ایلات، سرکوب خان‌ها و تضعیف روحانیت به شورش‌های محلی پایان داد و آرامش را به کشور بازگرداند، اما شیوه سرکوبگرانه رضاشاه نه تنها به تقویت مبانی دولت مدرن منجر نشد، بلکه به افزایش شکاف‌ها اجتماعی و تنش‌های قومی و نابودی نهادهای مدنی انجامید.

رضاشاه همانند فرمانروایان پیشامشروطه ایران، همواره از اختلاف‌ها و دسته‌بندی‌های عشایر بهره‌برداری می‌کرد و سلطه خود را با به جان هم انداختن عشیره‌ای علیه عشیره دیگر، خاندانی علیه خاندان دیگر، خانی علیه خانی دیگر و استفاده از رشوه، تهدید و حقه و نیرنگ تحمیل می‌کرد (کرونین، ۱۳۸۲، ص. ۹۸). هرچند او با برقراری امنیت عمومی از ستمگری حکمرانان محلی و ایلات سرکش کاست، اما ستمگری شهربانی و سایر دستگاه‌های سرکوبگر، جامعه مدنی نوپای پسامشروطه ایران را به نابودی کشاند. این در حالی است که مشروطه‌خواهان می‌کوشیدند ملتی واحد و دموکراتیک بر فراز مسائل قومی، سیاسی، مذهبی و زبانی در ایران پدید آوردند و همه ایرانیان صرف‌نظر از موقعیتشان به آن وفاداری نشان دهند و در راه پیشرفت آن بکوشند. بنابراین، حکومت رضاشاه برخلاف آنچه گفته می‌شود نه دولتی مدرن بود و نه مبدأ تاریخ معاصر ایران.

۷. تجربه و عملکرد نظام‌های سیاسی گوناگون نشان داده است که ایجاد امنیت جمعی و فراگیر که در آن همه اتباع یک کشور احساس ایمنی فردی و جمعی داشته باشند، تنها در پرتو حکومت قانون و دموکراسی امکان‌پذیر است. اگر حکومتی امنیت و بقای خود را در تضاد با امنیت مردم ببیند، دولتی امنیتی است و نه امنیت‌آفرین. در حکومت‌های امنیتی دولت نه تنها کارآمدی که حتی کارکرد امنیتی خویش را از دست

می‌دهد. رژیم رضاشاه یک حکومت امنیتی بود. این حکومت نه از مشروعیت لازم در بین مردم برخوردار بود و نه قادر بود هر نوع نارضایتی را با زبانی غیر از خشونت مهار کند. یکی از نخستین کارهای رضاشاه تبدیل نظمیه (شهربانی بعدی) به یک سازمان سرکوبگر و تروریستی بود که فعالیت خود را برپایه نقض حقوق شهروندی، تفتیش افکار و سلب امنیت عمومی سامان داد. آدم‌ربایی، زندانی کردن بدون محاکمه، تبعید و از هستی ساقط کردن مخالفان و منتقدان از کارکردهای این دستگاه بود (طبری و همکاران، ۱۳۵۷، ص. ۱۷). پزشک احمدی و آمپول‌های هوای او و وحشت‌آفرینی‌های این دستگاه حکایتی است که به صورت‌های مختلف روایت شده است.

این روش‌ها هم مانع از هم‌بستگی و ثبات اجتماعی می‌شد و هم تضاد بین جامعه و حکومت را گسترش می‌داد. بارزترین مظاهر وحشت‌افکنی او نه فقط در میان اصحاب فکر، قلم و سیاست بلکه در میان مالکان و صاحبان زمین رخ داد او با حرص و آز هرس‌آوری به چپاول اموال و املاک ایرانیان و مصادره آن‌ها به سود خود پرداخت. او که در آستانه کودتا املاکی نداشت، بیش از چهل هزار سند مالکیت به نام خود صادر کرد که با هیچ منطقی جز غارت و سرکوب استوار نبود (ترکمان، ۱۳۷۴، صص. ۱۰۱-۱۱۱). به همین سبب، حکومت رضاشاه را به تعبیر محمدقلی مجد باید «حکومت وحشت در سراسر کشور» خواند (مجد، ۱۳۸۹، ص. ۶۲۱).

۸. حکومت رضاشاه مردم ایران را از فرصت تاریخی تمرین دموکراسی و آموزش نظری و عملی سیاست که با انقلاب مشروطه آغاز کرده بودند بازداشت. خطای بزرگ رضاشاه تغییر الگوی حکومت در ایران بود. اگر مشروطه راه تغییرات آرام و بدون خشونت بود، استبداد سلطنتی راه تغییر و اصلاح آرام را فروبست و کشور در مسیر

چرا کودتای ۱۲۹۹ و پادشاهی رضاشاه مبدأ تاریخ معاصر... علیرضا ملائی توانی انقلاب و خشونت قرار داد. تنها تکیه‌گاه حکومت زور و ترس بود، که اگر هر آینه کاستی یا تزلزل می‌یافت، بحران فراگیر می‌شد و شیرازه امور از هم می‌گسیخت. این امر در شهریور ۱۳۲۰ به نحو آشکاری بروز یافت.

بنابراین، اگر کودتای ۱۲۹۹ و برآمدن رضاشاه را مبدأ تاریخ معاصر ایران بدانیم به این معنا است که تاریخ معاصر ایران را نه با مشروطه و دموکراسی که با دیکتاتوری، خشونت و سرکوب آغاز کرده‌ایم و نوسازی ایران را تنها در پرتو استبداد ممکن دانسته‌ایم و پیشرفت ایران را نه چونان حرکتی طبیعی بلکه حرکتی همراه با فشار و توأم با خودکامگی شناخته‌ایم که کشور را به زور در مسیر توسعه قرار داده است. تعبیرهایی چون تجدد آمرانه، نوسازی سلطه‌گرانه، نوسازی زورگو نشانگر همین برداشت است.

۹. از آنجا که برنامه‌های سکولاریستی / دین‌جداگرانه رضاشاه در برخورد با روحانیت و تلاش در حذف نمادها و شعائر دینی، ماهیت دموکراتیک نداشت، نتایج وحشت‌آوری به بار آورد. این روش، بزرگ‌ترین خدمت را به جریان تندروی مذهبی در ایران کرد که پس از سقوط رضاشاه به بازسازی خود پرداخت و پس از کودتای ۲۸ مرداد و در دهه ۱۳۴۰، زمینه را برای رشد اسلام سیاسی و بروز انقلاب دینی فراهم کرد. روشن بود که طرح سکولاریستی اقتدارگرا و سرکوبگر رضاشاه در کنار نهادن رهبران دینی و به حاشیه راندن مذهب، نتیجه واژگونه می‌دهد. چنانکه نه تنها به دین‌جداگری نینجامید بلکه برعکس، پیوستگی دین و سیاست را به ارمغان آورد؛ امری که به شعار اصلی مخالفان حکومت پهلوی تبدیل شد.

در حالی که از منظر پیوند دین و سیاست، آنچه در متن قانون اساسی مشروطه راه یافت و نهادینه شد اصل دوم متمم قانون اساسی دایر بر نظارت پنج تن از مجتهدان بر

قوانین مصوب مجلس به منظور عدم تغایر آن با شریعت بود. این اصل با توجه به نفوذ دین و روحانیت در ایران، در برابر ایده «انفکاک قوه سیاسی از قوه روحانی» که از پشتیبانی دموکرات‌ها برخوردار بود و ایده اعتدالیون که خواهان مداخله قوه روحانی در قوه سیاسی بودند، راهی میانه و معقول محسوب می‌شد. اصل دوم نه صددرصد دین‌جداگر بود و نه پشتیبان نظریه حکومت دینی. در نتیجه، راهی منطقی و معتدل شمرده می‌شد که برآیند آن در قانون‌گذاری صرفاً هماهنگی قوانین با شریعت بود.

۱۰. دوره رضاشاه را به جای آنکه آغاز تاریخ معاصر ایران بدانیم بهتر است همانگونه که کاتوزیان به درستی گفته است، سرآغاز «شبه‌مدرنیسم» در ایران بخوانیم. شبه‌مدرنیسم زائیده مدرنیته اروپایی است و با فرهنگ و تاریخ جامعه ایران بیگانه است و به‌ندرت شناختی مستند و دقیق از اندیشه‌ها، ارزش‌ها و تکنیک‌های اروپایی دارد. شبه‌مدرنیست‌ها گمان می‌کنند فناوری‌های جدید قادر به هر معجزه‌ای است و به محض خریداری و انتقال می‌تواند همه مشکلات اجتماعی - اقتصادی را یکسره حل کند (همایون کاتوزیان، ۱۳۷۲، ص. ۱۴۷).

شبه‌مدرنیسم ایرانی بر دو پایه استوار بود: نخست، نفی همه سنت‌ها، نهادها و ارزش‌های ایرانی که «عقب‌مانده» و سرچشمه حقارت ملی محسوب می‌شدند و دوم، اشتیاق سطحی و هیجان روحی گروهی کوچک اما رو به گسترش جامعه شهری برای اخذ و انتقال گزینشی پاره‌ای از ارزش‌ها و فناوری‌های جدید. اینکه شبه‌مدرنیسم به نهاد کهنسال استبداد ایرانی وابسته بود بیش از هر چیز آشکارکننده محتوای مدرن و مترقی آن است (همایون کاتوزیان، ۱۳۷۲، ص. ۱۴۹).

ناگفته روشن است که پیامد مدرنیته، تخریب جهان سنت و بنیان‌های هویتی آن است. از آنجاکه قدرت ریشه‌دار سنت در ایران، گسترش نظری و عملی مدرنیته را



چرا کودتای ۱۲۹۹ و پادشاهی رضاشاه مبدأ تاریخ معاصر... علیرضا ملائی توانی

دشوار و خشونت‌بار کرده است می‌توان گفت مدرنیته، داستان بیم و اضطراب زیستن در وضعیتی نامعلوم است، مگر آنکه به یک تعادل روحی و فرهنگی میان هویت تاریخی یگانه خود و ارزش‌ها و ساختارهای جهان جدید دست یابیم و مدرنیته ایران رسیدن به چنین تعادلی است (میرسپاسی، ۱۳۸۴، ص. ۱۳). در واقع، اگر قرار است ایران به نظام اجتماعی - اقتصادی متعادلی در چارچوب فرهنگی اصیل و مترقی خاص خود دست یابد، باید آمیزش واقع‌بینانه‌ای از اندیشه‌ها، ارزش‌ها و روش‌ها و تکنیک‌های مدرن (نه شبه‌مدرن) و سنتی (و نه شبه‌سنتی) به وجود آید (همایون کاتوزیان، ۱۳۷۲، ص. ۱۵۱). به باور نگارنده چنین تعادلی تنها در پی به ثمر نشستن آرمان‌های انقلاب مشروطه به دست می‌آید نه با حکومت پهلوی و نه حتی با حکومت دینی.

۱۳. حکومت رضاشاه حکومتی ملی، خودجوش و برآمده از درون نبود. برخلاف مشروطه که حرکتی طبیعی و نمودار قیام واقعی مردمی علیه بیدادگری و طرز غلط حکمرانی بود و بدون کمک خواستن از بیگانه و حتی مشاوره فکری و سیاسی خارجی‌ها به ثمر نشست، حکومت رضاشاه حرکتی طبیعی و درونی نبود، بلکه حکومتی بود که از راه کودتا سر بر آورد و بسیاری از ایرانیان او را برکشیده دولت انگلیس می‌شمردند که از قضا خود نیز به آن اعتراف داشت (دولت‌آبادی، ۱۳۳۱، ج. ۴/ ص. ۳۴۳). تأکید بر اراده پولادین رضاشاه و ابتکار فردی او و اسطوره‌سازی از وی با این هدف صورت می‌گرفت که او را عامل واقعی کودتا بیانگارند تا بر نقش بریتانیا در کودتا سرپوش نهد و اسرار پشت پرده کودتا پنهان بماند. از همین‌رو انگلیسی‌ها نیز کوشیدند هم‌صدا با ادبیات شاه‌دوستانه دوره پهلوی، از وی بیسمارک، میچی و پطر کبیر بسازند و او را نادرشاه ایران بنامند (آبادیان، ۱۳۸۵، صص. ۱۴-۱۵). اما واقعیت این

است که این حکومت با انواع بحران‌ها از جمله بحران مشروعیت، مشارکت و توزیع روبه‌رو بود. بنابراین، حکومتی که به پشتوانه امپریالیسم خارجی قدرت را به دست می‌آورد و بر اراده مردم کشورش استوار نبود را نمی‌توان سرآغاز تاریخ معاصر ایران شمرد.

۱۴. در همه جای دنیا یکی از مهم‌ترین کارکرد حکومت‌های دموکراتیک، رشد و شکوفایی انسان است. در دوره رضاشاه نه تنها انسان شکوفا نمی‌شد، بلکه انسان‌های شکوفا شده نابود می‌شدند. در نتیجه، کشور نمی‌توانست از توان نخبگانی که با زحمت فراوان تربیت کرده بود، بهره‌مند شود و از توان و تخصص آن‌ها بهره‌بردار. هرگاه فردی به میزانی از قدرت و اعتبار، شهرت و محبوبیت دست می‌یافت شاه به جای احساس خشنودی، احساس خطر می‌کرد و کمر به نابودی یا انزوای او می‌بست. بنابراین، فضا برای ساختن و پروراندن انسان‌های بزرگ فراهم نمی‌شد. تا زمانی که انسان‌های بزرگ نه به‌عنوان فرصت بلکه به‌عنوان تهدید نگریسته شوند، هیچ شخص یا مقامی در برابر فعالیت‌ها و اندیشه‌های خود ایمنی نخواهد داشت. این رویه زیان‌های جبران‌ناپذیری بر سرمایه‌های انسانی و مدیریت کشور می‌گذارد و موجب می‌شود استبداد فردی در همه نهادها و سازمان‌ها تقویت شود، ناامنی نهادینه شود، اعتماد به نفس تضعیف و ناباوری به خود افزایش یابد (فیوضات، ۱۳۷۵، صص. ۴۶-۴۷).

این رفتار عامل اصلی از خودبیگانگی انسان جدید ایرانی است که توان و ظرفیتش را نابود می‌کند. چنین نظامی، اصالت، ابتکار و خلاقیت را از انسان می‌گیرد. انسانی که مشروطه تعریف تازه‌ای از او و نقش و جایگاهش ارائه کرده بود. برون‌داد حکومت رضاشاه، نوعی تناقض و دوگانگی بود که از یک سو بر نوسازی و اصلاحات تأکید داشت و از دیگر سو به اسارت انسان منجر می‌شد و انسان را دچار اسکیزوفرنی یا

چرا کودتای ۱۲۹۹ و پادشاهی رضاشاه مبدأ تاریخ معاصر... علی‌رضا ملائی توانی بحران دوشخصیتی می‌کرد و آگاهانه پیوند انسان ایرانی را با گذشته مشروطه‌خواهان‌اش می‌گسست. بی‌گمان تنها رخدادی که در تاریخ ایران می‌توانست به این تناقض و دوگانگی پایان دهد مشروطیت بود.

### نتیجه

از منظر جامعه‌شناسی تاریخی، مبدأ تاریخ معاصر ایران جایی است که راهی استوار برای زیستن در جهان جدید گشوده شود و مشارکت مجدانه و متعادل در تمدن مدرن رخ داده باشد. به باور ما انقلاب مشروطه به‌عنوان یکی از بزرگترین انقلاب‌های دموکراتیک جهان از این ویژگی برخوردار است که مبدأ تاریخ معاصر ایران شناخته شود. انقلابی که گسترده‌ترین تغییرات ساختاری را در تاریخ ایران قم زد. مشروطیت سرآغاز استقرار دولت مدرن در ایران بود که قصد داشت حاکمیت قانون، اراده ملت و تشکیل نهادهای مدرن و مردم‌سالاری را تحقق بخشد.

اگر از رهیافت جامعه‌شناسی تاریخی بنگریم، دولت مدرن عهده‌دار نقش‌ها و کارکردهایی است که فرمانروایان خودکامه نمی‌توانند درباره آن بیندیشند. دولت مدرن نقش باغبان جامعه را برعهده دارد نه قرق‌بان. دولت مدرن، وحدت ملی را در برابر تمایزات قومی تقویت می‌کند، ناسیونالیسم را در خدمت اقتدار دولت قرار می‌دهد و موجب ارتقا و پیش‌برد منافع ملی به‌مثابه معیار و هدف حکومت می‌شود و حق حاکمیت سنتی و کاریزمایی را نفی می‌کند.

حکومت رضاشاه با خودکامگی در اداره کشور، اعمال زور، خشونت و سرکوب، نگاه حذفی به سیاستمداران لایق، گسترش فرهنگ نوکرمآبی، راه توسعه دموکراتیک را بست. احیای تاریخی سلطنت به ایجاد ادبیات شاه‌دوستانه‌ای انجامید که راه آزادی را بست، شورش بر قانون اساسی، پشت پا زدن به حاکمیت قانون و دخالت غیرمسئولانه

جامعه‌شناسی تاریخی \_\_\_\_\_ دوره ۱۴، شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۴۰۱

در امور اجرایی، قضائی و قانونگذاری موجب بی‌اعتباری همه نهادهای مدنی و در رأس همه مجلس شد و نقطه پایانی بر اصل تفکیک قوا نهاد. بنابراین، به‌رغم همه نوسازی‌های رضاشاه، کشور از نظر منطق تحول تاریخی در وضعیت انحطاط و بازگشت به عهد پیشامشروطه قرار گرفت. در نتیجه، کودتای ۱۲۹۹ و برآمدن رضاشاه را حداکثر می‌توان یکی از مقاطع تاریخ معاصر ایران دانست نه مبدأ تاریخ معاصر ایران.

### منابع

- آبادیان، ح. (۱۳۸۵). *ایران از سقوط مشروطه تا کودتای سوم اسفند*. تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
- آبراهامیان، ی. (۱۳۸۹). *تاریخ ایران مدرن*. ترجمه ا. فتاحی، تهران: نشر نی.
- آجودانی، م. (۱۳۸۳). *مشروطه ایرانی*. تهران: اختران.
- احمدی، ا. (۱۳۵۰). *ایران در گذشته و حال*. تهران: چاپخانه بهمن.
- احمدی، ا. (بی‌تا). *دوازده سال در راه ساختن ایران نوین*. تهران: شورای مرکز جشن‌های بنیادگذاری شاهنشاهی ایران
- بروجردی، م. (۱۳۸۲). *پیروزی‌ها و رنج‌های نوسازی مستبدانه در ایران*. در مجموعه مقاله‌های رضاشاه و شکل‌گیری ایران نوین. به کوشش ا. کرونین. ترجمه م. ثاقب‌فر. تهران: جامی.
- البصری، ع. (۱۳۵۰). *یادداشت‌های اعلیحضرت رضاشاه کبیر در زمان ریاست‌الوزایی و فرماندهی کل قوا*. ترجمه ش. کریملو. تهران: چاپخانه ارتش.
- بینا، ف. (۱۳۲۱). *سرگذشت رضاشاه*. تهران: بنگاه مطبوعاتی پروین.
- پرستانی، ا. م. (۱۳۲۴). *ایران پهلوی*. بمبئی: چاپخانه سلطانی پریس.
- پهلوی، م. (بی‌تا). *به سوی تمدن بزرگ*. تهران: مرکز پژوهش و نشر فرهنگ سیاسی دوران پهلوی.

چرا کودتای ۱۲۹۹ و پادشاهی رضاشاه مبدأ تاریخ معاصر... علیرضا ملائی توانی  
ترکمان، م. (۱۳۷۴). *نگاهی به اموال منقول و غیر منقول رضاشاه*. تاریخ معاصر ایران. کتاب  
هفتم. تهران: مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی.

حکیم‌الهی، ن. (۱۳۴۶). *عصر پهلوی و تحولات ایران*. تهران: کتب ایران.

دیگار، ژ.، کاد، ب.، و ریشار، ی. (۱۳۷۷). *ایران در قرن بیستم (بررسی اوضاع سیاسی،  
اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در یکصد سال اخیر)*. ترجمه ع. هوشنگ مهدوی،  
تهران: نشر البرز.

دولت‌آبادی، ی. (۱۳۳۱). *حیات یحیی*. تهران: ابن سینا، ج ۴.

رستم‌کلاهی، ی. (۱۳۸۲). *برنامه گسترده برای زنان ایران نو: قانون خانواده، کار و کشف  
حجاب*. مجموعه مقاله‌های رضاشاه و شکل‌گیری ایران نوین: دولت و جامعه در دوران  
رضاشاه. به کوشش ا. کرونین. ترجمه م. ثاقب‌فر. تهران: جامی.

زیباکلام، ص. (۱۳۹۸). *رضاشاه*. تهران: روزنه (لندن، اچ انداس).

زیرنسکی، م. (۱۳۸۲). *الغای قرارداد کاپیتولاسیون توسط رضاشاه*. مجموعه مقاله‌های رضاشاه  
و شکل‌گیری ایران نوین: دولت و جامعه در دوران رضاشاه. به کوشش ا. کرونین. ترجمه  
م. ثاقب‌فر. تهران: جامی.

ساتن، ا. پ. (۱۳۳۷). *رضاشاه کبیر یا ایران نو*. ترجمه ع. صبوری. تهران: تابش.

شاه‌نظری، ا.، و مؤتمن، م. (۱۳۵۵). *تاریخ تمدن و فرهنگ ایران*. تهران: دانشکده افسری.

شعبانی، ع. (۱۳۵۵). *طراح کودتا*. تهران: امیرکبیر.

شوکت صدری، م. (بی‌تا). *نیم قرن سلطنت بر دل‌ها*. تهران: مستند.

شهابی، ه. (۱۳۸۲). *ممنوعیت حجاب و پیامدهای آن*. مجموعه مقاله‌های رضاشاه و شکل‌گیری  
ایران نوین: دولت و جامعه در دوران رضاشاه. به کوشش ا. کرونین. ترجمه م. ثاقب‌فر.  
تهران: جامی.

صادقی‌پور، ع. (۱۳۴۶). *یادگار گذشته (مجموعه سخنرانی‌های اعلیحضرت فقید رضاشاه کبیر)*.  
تهران: جاویدان.

جامعه‌شناسی تاریخی \_\_\_\_\_ دوره ۱۴، شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۴۰۱

- صفائی، ا. (بی تا). *پنجاه سال*. تهران: وزارت فرهنگ و هنر.
- صفائی، ا. (۱۳۵۳). *زمینه‌های اجتماعی کودتای ۱۲۹۹*. تهران: شرکت افست.
- صفائی، ا. (۱۳۵۳). *کودتای ۱۲۹۹ و آثار آن*. تهران: شرکت افست.
- طبری، ا. و همکاران (۱۳۵۷). *پنجاه سال تبه‌کاری و خیانت سلسله پهلوی*. تهران: از مجموعه کتاب سفید.
- عصر پهلوی: رضاشاه کبیر پهلوی اول (۱۳۴۶). تهران: وزارت اطلاعات.
- غنی، س. (۱۳۷۷). *ایران: برآمدن رضاخان و برافتادن قاجار و نقش انگلیسی‌ها*. ترجمه ح. کامشاد. تهران: نیلوفر.
- فتحی، ن. (۱۳۵۳). *سخنگویان سه‌گانه آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران*. تهران: چاپخانه خرمی.
- فیوضات، ا. (۱۳۷۵). *دولت در عصر پهلوی*. تهران: نشر آگه.
- قائم‌مقامی، ج. (۱۳۵۴). *نیم‌قرن فرهنگ و تمدن ایران (از ۱۲۹۹ تا ۱۳۴۹ خورشیدی)*. تهران: ستاد بزرگ ارتشتاران.
- قائم‌مقامی، ج. (۱۳۵۴). *ایران امروز*. تهران: شورای عالی فرهنگ و هنر.
- کرونین، ا. (۱۳۸۲). *رضاشاه و شکل‌گیری ایران نوین: دولت و جامعه در دوران رضاشاه*. ترجمه م. ثاقب‌فر. تهران: جامی.
- کرونین، ا. (۱۳۸۲). *رضاشاه و تناقضات نوسازی ارتش در ایران*. مجموعه مقاله‌های رضاشاه و شکل‌گیری ایران نوین: دولت و جامعه در دوران رضاشاه. به کوشش ا. کرونین. ترجمه م. ثاقب‌فر. تهران: جامی.
- کلیمی تهرانی، ح. م. (۱۳۱۸). *بیانات مورخ*. تهران: چاپخانه سعادت بشر.
- مجد، م. (۱۳۸۹). *از قاجاریه به پهلوی ۱۳۰۹-۱۲۹۸ بر اساس اسناد وزارت خارجه آمریکا*. ترجمه ر. مرزانی و م. امیری. تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
- مکی، ح. (۱۳۸۰). *تاریخ بیست‌ساله ایران*. تهران: علمی، ج ۱.

چرا کودتای ۱۲۹۹ و پادشاهی رضاشاه مبدأ تاریخ معاصر... علیرضا ملائی توانی

ملائی توانی، ع. (۱۳۹۴). *گفتمان تاریخ‌نگاری رسمی دوره پهلوی پیرامون رضاشاه*. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

میرخلفزاده، ح. (۲۵۳۵). *سیری در تاریخ شاهنشاهی ایران از منشور کوروش تا منشور شاهنشاه آریامهر*. تهران: اقبال.

میرسپاسی، ع. (۱۳۸۴). *تأملی در مدرنیته ایرانی (بحثی درباره گفتمان‌های روشنفکری و سیاست مدرنیزاسیون در ایران)*. ترجمه ج. توکلیان. تهران: طرح نو.

نفیسی، س. (۱۳۴۴). *تاریخ شهریاری شاهنشاه رضاشاه پهلوی از ۳ اسفند ۱۲۹۹ تا ۲۴ شهریور ۱۳۲۰*. تهران: شورای مرکزی جشن‌های بنیانگذاری شاهنشاهی ایران.

نوبخت، د. (۱۳۴۶). *از کودتای سپید تا انقلاب سفید، تاریخی مصور از تاجگذاری اعلیحضرت رضاشاه کبیر رهبر کودتای سفید ۱۲۹۹ تا تاجگذاری شاهنشاه آریامهر رهبر انقلاب سفید ۱۲۹۹-۱۳۴۶*. تهران: فرهنگ و هنر.

همایونفر، ف. (۱۳۵۵). *مرد بزرگ تاریخ*. تهران: کتابفروشی فروغی.

همایون کاتوزیان، م. (۱۳۷۲). *اقتصاد سیاسی ایران از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی*. ترجمه م. نفیسی و ک. عزیزی، تهران: مرکز.

یغمایی، ا. (۲۵۳۵). *کارنامه رضاشاه کبیر بنیانگذار ایران نوین*. تهران: اداره کل نگارش وزارت فرهنگ و هنر.

## Why is not the coup of ۱۹۲۱ and the rise of Reza Shah the origin of contemporary Iranian history?

Alireza Mollaiy Tavany\*<sup>۱</sup>

Received: ۲۳/۰۵/۲۰۲۲ Accepted: ۰۶/۰۳/۲۰۲۳

### Abstract

There are many differences in opinion about determining the origin of contemporary Iranian history. Throughout the Pahlavi period, efforts were made to identify the coup of ۱۹۲۱ and the rise of Reza Shah as the origin of contemporary Iranian history. By drawing a dark picture of the general situation in Iran during the Qajar period, especially the critical situation of the country on the Eve of the coup of ۱۹۲۱, the Pahlavi supporters tried to introduce Reza Shah as the founder of modern Iran and the coup of ۱۹۲۱ as the origin of contemporary Iranian history. The main problem of this article is whether the coup of ۱۹۲۱ and the rise of Reza Shah is the origin of contemporary Iranian history? Evaluating and criticizing the ideas presented about Reza Shah by official historians of the Pahlavi period as well as some independent historians, the author argues that the origin of contemporary Iranian history is not the coup of ۱۹۲۱ or the reign of Reza Shah. Because the modernizations of Reza Shah's period, despite their vast and diversity, contained contradictions that makes Iranian society to internal tensions and crises, and the type of Reza Shah's monarchy belonged to the pre-constitutional period in terms of the logic of historical change and could never include Iran enter to a new era of civilization. Therefore, the origin of contemporary Iranian history is not the coup of ۱۹۲۱, but the Constitutional Revolution.

**Keywords:** Contemporary History; Reza Shah; Constitutionalism; Coup of ۱۹۲۱.

---

<sup>۱</sup> Professor of History Faculty in Institute for Humanities and Cultural studies, Tehran, Iran  
(Corresponding) ar.mollaiy@ihsc.ac.ir  
<https://orcid.org/۰۰۰۹-۰۰۰۴-۱۱۴۴-۰۵۴۳>